

تحلیل ماهیت «ایمان» و رابطه آن با علم، عمل و

اقرار زبانی

محمد اسحاق عارفی (نویسنده مسئول)^۱

جواد رقوی^۲

چکیده

مسئله «ایمان» از مهم‌ترین ارکان زندگی انسان و بحث بر انگیزترین موضوع‌ها در کتاب‌های کلامی به ویژه کتاب‌های کلامی قرون اولیه اسلام است. در اینکه حقیقت ایمان چیست و چه نسبتی با معرفت، رفتار و اقرار زبانی دارد دیدگاه‌های گوناگونی پدید آمده است و حتی در نگاه اولیه نوعی ناسازگاری بین آیاتی که ظهور در غیریت ایمان با معرفت، عمل و اقرار زبانی دارند با روایاتی که ایمان را تصدیق قلبی، عمل جوارحی و اقرار زبانی می‌دانند رخ می‌نماید. در این تحقیق با روش توصیفی، تحلیلی و با توجه به متون دینی ماهیت ایمان و رابطه آن با علم، عمل و اقرار زبانی بررسی شده است و این نتیجه به دست آمده است که ایمان یک امر دورنی و از سنخ گرایش و تصدیق قلبی است نه از سنخ بیش و تصدیق منطقی. معرفت و تصدیق منطقی همان گونه که عین ایمان نیست جزو آن نیز به شمار نمی‌آید، بلکه شرط لازم برای پیدایش ایمان است. صرف اقرار زبانی حاکی از وجود ایمان نیست و عدم اقرار زبانی از نبودن ایمان حکایت ندارد. عمل و رفتار آدمی در پیدایش ایمان نقش داشته و از نتایج آن به شمار می‌آید. ایمان قوی تمام رفتارهای انسان را به خود سوق می‌دهد و ایمانی که در مرتبه پایین قرار دارد آثار کمتری از خود بروز می‌دهد. در پایان راه حل سازگاری آیات و روایات در باب ایمان و رابطه آن با علم، عمل و اقرار زبانی پیشنهاد شده است.

کلید واژه‌ها: سنت الهی، سنت تکوینی، سنت تشریحی، سعادت اخروی، قرآن

کریم، هدایت.

۱. استادیار مدعو جامعه المصطفی علیه السلام العالمیه و دانشگاه علوم اسلامی رضوی /

eshagharefi۴۳@gmail.com

۲. استادیار جامعه المصطفی علیه السلام العالمیه خراسان / jraghavi@yahoo.com

مقدمه

مسئله ایمان اعم از دینی و غیر دینی از مهم‌ترین ارکان زندگی بشر به شمار می‌آید و مسیر حرکت انسان را تعیین می‌کند. ایمان دینی، سرنوشت‌سازترین انتخاب در زندگی افراد است به گونه‌ای که وجود ایمان صحیح در امور دینی سعادت ابدی انسان را رقم می‌دهد و نبودن ایمان مذکور یا اشتباه افراد در آن شقاوت همیشگی انسان را در پی دارد؛ بنابراین، بررسی حقیقت ایمان، تحقیق درباره اجزا و مقدمات آن، واکاوی رابطه آن با معرفت و رفتار آدمی و نسبت آن با اقرار زبانی یک امر مهم و ضروری به شمار می‌آید. علاوه بر این، آنچه اهمیت این بحث را افزایش می‌دهد و ضرورت تحقیق در این باره را آشکارتر می‌سازد این است که ظاهر آیات و روایات در این متعارض است؛ در بسیاری از روایات عمل و اقرار زبانی جزو ایمان به شمار آمده‌اند و ظاهر بسیاری از آیات دلالت بر خارج بودن عمل و اقرار زبانی از حقیقت ایمان دارند. جمع بین این آیات و روایات از اهمیت بالایی برخوردار بوده و منوط به فهم حقیقت ایمان و چگونگی رابطه آن با علم، عمل و اقرار زبانی است. درباره ماهیت ایمان و رابطه آن با معرفت و رفتار آدمی و نسبت آن با اقرار زبانی پرسش‌های گوناگونی مطرح است که در ادامه به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم.

- ماهیت ایمان و مولفه‌های آن چیست؟

- آیا ایمان، عین علم است؟

- اگر ایمان عین علم است کفر وجود مانند کفر شیطان و فرعون چگونه قابل توجیه است؟

- اگر ایمان غیر علم است رابطه آن با علم چگونه است؟

- آیا علم جزو ایمان است یا شرط کافی و علت ایمان یا شرط لازم آن یا اینکه علم

در ایمان هیچ نقشی ندارد و ایمان با شک و تردید نیز پدید می‌آید؟

- شک و ایمان از دیدگاه عقل چه نسبتی دارند؟

- رابطه ایمان و شک در متون دینی چگونه معرفی شده است؟

- اگر معرفت و علم در تحقق ایمان نقش دارد، کدام سطح از معرفت است؟

- آیا برای پیدایش ایمان معرفت یقینی لازم است یا معرفت ظنی نیز کفایت می‌کند؟

- ایمان چه نسبتی با رفتار دارد؟

- آیا عمل جزو ایمان است یا شرط آن یا لازم و نتیجه آن یا هیچ کدام؟

- رابطه ایمان با اقرار زبانی چیست؟

- آیا اقرار زبانی عین ایمان است یا جزو آن، یا شرط آن، یا اینکه اقرار زبانی در ایمان

هیچ نقشی ندارد و ایمان با نبود آن نیز تحقق پذیر است؟

برای دستیابی به پاسخ پرسش‌های یاد شده نخست به بحث تصدیق می‌پردازیم، زیرا

تصدیق ارتباط وثیقی با ایمان دارد و سپس مباحث ایمان را پی می‌گیریم.

۱. معناشناسی «تصدیق»

تصدیق نه تنها ارتباط عمیقی با ایمان دارد، بلکه وجه مشترک بسیاری از دیدگاه‌ها درباره ایمان به شمار می‌آید. بنابراین بررسی معنای تصدیق و کشف اقسام آن قبل از مباحث ایمان یک امر ضروری است، تا معلوم شود که تصدیق چیست و از چه اقسامی برخوردار است و کدام قسم آن در ایمان نقش دارد؟

«تصدیق» در لغت به معنای راست دانستن (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱۰: ۱۹۳)، قبول کردن (انیس ابراهیم، ۱۳۸۴، ج ۱: ۱۰۸۷)، باور داشتن (عمید، ۱۳۶۹، ج ۱: ۵۸۲) و تأیید کردن (ناصر، ۱۳۸۰، ۸۵) است و در اصطلاح به دو معنا به کار رفته است؛ طبق یک معنا به نام تصدیق منطقی، تصدیق علمی و تصدیق نظری یاد می‌شود و طبق معنای دیگر به اسم تصدیق قلبی و تصدیق عملی یاد می‌شود.

۱.۱. تصدیق منطقی

تصدیق منطقی و علمی در مقابل تصور قرار دارد و از اقسام علم حصولی به شمار می‌آید. در اینکه حقیقت تصدیق منطقی چیست، بسیط است یا مرکب، اگر مرکب است از چند جزء تشکیل شده است و اگر بسیط است عین حکم است یا لازم یا امر دیگر، بین اندیشمندان اختلاف است و بحث تفصیلی آن نیازمند پژوهش مستقل است و در اینجا به آن پرداخته نمی‌شود. آنچه در این نوشتار مهم است تفاوت میان دو معنای اصطلاحی تصدیق منطقی و تصدیق قلبی است. از معنای تصدیق منطقی با این تعبیرات یاد شده است: ادراک همراه حکم (رازی، ۱۳۹۱، ج ۱: ۳۰)، اعتقاد راجح (مشکاة الدینی، ۱۳۶۲: ۳)، اذعان به نسبت (تفتازانی، ۱۳۶۳: ۱۴) و اسناد چیزی به چیزی به ایجاب یا سلب. (خوانساری، ۱۳۷۳: ۵۸)

به نظر می‌رسد مناسب‌ترین تعبیر این است: «علم به وقوع یا عدم وقوع نسبت» (همان) یا «ادراک مطابقت یا عدم مطابقت یک نسبت با واقع» (مظفر، ۱۴۰۰ق: ۱۶)، زیرا همان گونه که اشاره شد تصدیق از اقسام علم حصولی است و به هر اسمی از آن یاد شود باید واژه علم و ادراک در آن به کار گرفته شود، لذا در برابر کسی که از تصدیق منطقی به حکم تعبیر کرده است این پرسش مطرح می‌شود که چگونه می‌توان گفت حکم فعل نفس، درحالی که بر اساس نظر مشهور، علم از مقوله «کیف» است، تصدیق حکم است؟ در پاسخ گفته شده است که مقصود از حکم ادراک وقوع یا عدم وقوع نسبت با واقع است. (قطب الدین رازی، ۱۳۹۱، ج ۱: ۳۰)

۲.۱. تصدیق قلبی

تصدیق قلبی به معنای تسلیم قلبی است (تفتازانی، ۱۴۰۹ق، ج ۵: ۱۸۵)^۱، از این معنا به الفاظ مختلف یاد شده است از جمله گرویدن و باور کردن (همان: ۱۸۷)، خضوع، اعتراف (ملا عبدالله، ۱۳۶۳: ۱۷۰)^۲، التزام قلبی، عقد القلب (طباطبایی، ۱۴۰۲ق، ج ۸: ۲۵۹)، ربط القلب (تفتازانی، ۱۴۰۹ق، ج ۵: ۱۸۶)، علقه قلبی، دل سپردن، سرسپردگی (محمدی، ۱۳۷۹: ۴۳) و مانند این‌ها.

۳.۱. تفاوت تصدیق منطقی و تصدیق قلبی

پس از بیان دو معنای اصطلاحی تصدیق به تفاوت این دو معنا اشاره می‌کنیم. تفاوت‌های گوناگونی برای این دو نوع تصدیق قابل یادآوری است و در ذیل مهم‌ترین آن‌ها را یادآور می‌شویم:

۱. همان گونه که قبلاً اشاره شد تصدیق منطقی از اقسام علم حصولی و از سنخ معرفت و بینش است، اما تصدیق قلبی «از مصادیق گرایش‌ها و تمایلات قلبی است» (همان: ۴۲)

۲. تصدیق منطقی مربوط به عقل نظری و از نتایج فعالیت‌های عقل مزبور است؛ تصدیق قلبی با عقل عملی ارتباط دارد و از دستاوردهای عقل عملی است، همان گونه

۱. «و الیه اشار الغزالی، حیث فسّر التصدیق بالتسلیم» (تفتازانی، ۱۴۰۹ق، ج ۵: ۱۸۵)

۲. «اذا حصل للنفس خضوع و اعتراف بتلك النسبة الحکمیة، فذلک تصدیق» (ملا عبدالله، ۱۳۶۳: ۱۷۰)

که اخلاص، نیت، عزم و مانند آن‌ها ناظر به عقل عملی بوده و از دستاوردهای آن به شمار می‌آید تصدیق قلبی - که پیوندی است میان جان آدمی با یک گزاره- نیز چنین است.^۱

۳. تصدیق قلبی با اراده مستقیم انسان پدید می‌آید؛ به این معنا که پس از کشف یک واقعیت، انسان می‌تواند آن را بپذیرد و با آن پیوند قلبی برقرار کند و در برابر آن خاضع باشد و می‌تواند آن را نپذیرد و در مقابل آن تمرد طغیان کند (ملاعبدالله، ۱۳۶۳: ۱۷۰)^۲ اولی تصدیق قلبی و دومی انکار قلبی است، اما تصدیق منطقی با اراده مستقیم انسان پدید نمی‌آید، زیرا تصدیق منطقی معلول بدون واسطه مقدمات است. هر زمانی مقدمات مزبور پدید آید ذهن هر فرد خواه ناخواه آن را تصدیق می‌کند. مقدمات مزبور ممکن است با اختیار پدید آید و ممکن است بدون اختیار حاصل شود. اگر مسئله مورد تصدیق امر نظری باشد، مقدمات یاد شده با اختیار و اراده و فعالیت عقل نظری پدید می‌آید و اگر مسئله یاد شده امر بدیهی باشد باز هم ممکن است مقدمات با اختیار محقق شود و ممکن است بدون اختیار تحقق یابد. گاهی انسان با اختیار و اراده خود می‌خواهد تابلویی را ببیند و وجود آن را تصدیق کند و گاهی ناخودآگاه چشم او به تابلوی مزبور می‌افتد و وجود او را تصدیق می‌کند. از مطالب یاد شده ضعف سخنان کسانی که تصدیق منطقی را غیر اختیاری و تصدیق قلبی را امر اختیاری به شمار آورده‌اند آشکار می‌گردد (محمدی، ۱۳۷۹: ۴۲)، زیرا درست است که تصدیق منطقی بدون واسطه اختیاری نیست، اما مقدمات آن اختیاری است و هر چیزی که مقدمات آن اختیاری باشد اختیاری است.

۴. تصدیق منطقی در مقابل جهل است، زیرا تصدیق مزبور یک نوع علم و مقابل علم جهل است، اما تصدیق قلبی در مقابل تکذیب و انکار است، زیرا در تصدیق قلبی عنصر

۱. در اینکه عقل نظری و عقل عملی دو نیرو است یا یک نیرو، اگر یک نیرو است چرا به دو اسم یاد می‌شوند و اگر دو نیرو است کیفیت فعالیت آن‌ها چگونه است و قلمرو آن‌ها چیست، دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد. نگارنده در مکتوبات دیگر آن را بررسی کرده و به این نتیجه دست یافته است که در انسان عقل نظری و عقل عملی دو نیرو می‌باشند و فعالیت و قلمرو هر کدام متفاوت است. (ر.ک: آموزه‌های فلسفه اسلامی، ش ۲۰، بهار و تابستان ۱۳۹۶: ۱۱۰-۹۷)

۲. «إذا حصل للنفس خضوع و اعتراف بتلك النسبة الحکمیة، فذلك تصدیق و اذا لم يحصل اعتراف و خضوع مع حصول الانکشاف فتمرد و طغیان» (ملاعبدالله، ۱۳۶۳: ۱۷۰)

تسلیم و پذیرش اخذ شده است و مقابل آن جز انکار چیز دیگری نمی تواند باشد. (تفتازانی، ۱۴۰۹، ج ۵: ۱۸۴ و ۱۸۵)

۲. دیدگاه‌ها درباره «ایمان»

پس از بررسی معنای تصدیق به بحث ایمان که موضوع این نوشتار را تشکیل می دهد می پردازیم. در این بحث، نخست دیدگاه‌هایی را که درباره ایمان پدید آمده، یادآور می شویم و سپس حقیقت ایمان را از نظر عقل و نقل بررسی می کنیم.

۲.۱. اقرار زبانی به مثابه تمام حقیقت ایمان

یکی از دیدگاه‌هایی که به کرامیه نسبت داده شده دیدگاهی است که بر اساس آن صرف اقرار زبانی برای پیدایش تمام حقیقت ایمان کافی است. (صدر الدین شیرازی، ۱۳۶۶، ج ۱: ۳۴۸)^۱

طبق این نظریه اگر کسی در باطن کافر باشد ولی با زبان اظهار ایمان کند مؤمن به شمار می آید و اگر کسی قلباً مؤمن و در زبان اظهار کفر کند مؤمن به شمار نمی آید. (تفتازانی، ۱۴۰۹، ج ۵: ۱۷۸)^۲

۲.۲. تصدیق منطقی تمام حقیقت ایمان

بر اساس این دیدگاه، تنها معرفت و تصدیق منطقی تمام حقیقت ایمان را تشکیل می دهد. این دیدگاه به جهم بن صفوان نسبت داده شده (جرجانی، ۱۳۲۵، ج ۸: ۳۲۳) و از سخنان ملا صدرا نیز همین معنا استفاده می شود. (صدر الدین شیرازی، ۱۳۶۶، ج ۱: ۹۰) یکی از کسانی که با صراحت تمام این دیدگاه را پذیرفته محقق اصفهانی است. (اصفهانی، ۱۳۲۹، ج ۳: ۴۰۵)

۱. «الفرقة الثانية قالوا: ان الايمان مجرد الاقرار باللسان و هو قول الكرامية» (صدر الدین شیرازی، ۱۳۶۶، ج ۱: ۳۴۸)

۲. «من اضر الكفر و اظهر الايمان يكون مؤمناً... و من اضر الايمان و اظهر الكفر لا يكون مؤمناً» (تفتازانی، ۱۴۰۹، ج ۵: ۱۷۸)

۲.۳. تصدیق قلبی تمام حقیقت ایمان

طبق این دیدگاه به وسیله تصدیق قلبی تمام حقیقت ایمان پدید می‌آید، به گونه‌ای که اگر کسی تصدیق قلبی داشته باشد و در زبان اظهار ایمان نکند یا رفتار او بر اساس ایمان قلبی نباشد، باز هم مؤمن به شمار می‌آید. (تفتازانی، ۱۴۰۹، ج ۵: ۱۷۸-۱۷۷)

۲.۴. تصدیق منطقی و اقرار زبانی تشکیل‌دهنده تمام حقیقت ایمان

خواجه نصیر الدین طوسی در برخی مکتوبات خود علم و اقرار زبانی را تمام حقیقت ایمان قلمداد کرده و هر یک از علم و اقرار زبانی را به تنهایی کافی ندانسته است. او برای کافی نبودن علم به این آیه مبارکه استدلال کرده است: ﴿وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا﴾ (نمل: ۱۴) طبق این آیه، فرعون و طرفداران او در باطن‌شان به معجزات و حقانیت حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام یقین داشتند، ولی از روی ظلم و برتری‌طلبی انکار کردند و ایمان نیاوردند. وی همچنین، برای بسنده نبودن تصدیق زبان به این آیه استدلال کرده است: ﴿قَالَتِ الْأَعْرَابُ أَمَّا قُلٌّ لَّهُمُ تَوَمَّنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا﴾ (حجرات: ۱۴) بر اساس این آیه، اعراب بادیه‌نشین در عین اینکه گفتند ما از ته دل ایمان آوردیم، ولی خداوند به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرماید: بگو شما ایمان نیاورید لکن بگویید اسلام آوردیم. (علامه حلی، ۱۳۷۲: ۴۵۴)

۲.۵. تصدیق قلبی و اقرار زبانی تمام حقیقت ایمان

بر اساس این نظریه تصدیق و تسلیم قلبی به علاوه اقرار زبانی حقیقت ایمان را تشکیل می‌دهد؛ بنابر این، اگر کسی به تمام حقایق دینی تصدیق قلبی داشته باشد، ولی در زبان اقرار نکند، یا تنها با زبان اقرار کند و تصدیق قلبی نداشته باشد مؤمن به شمار نمی‌آید. (تفتازانی، ۱۴۰۹، ج ۵: ۱۷۸)

۲.۶. تصدیق قلبی و تصدیق منطقی تمام حقیقت ایمان

طبق برخی دیدگاه‌ها تصدیق قلبی به علاوه تصدیق منطقی و علمی ماهیت ایمان را تشکیل می‌دهد. از برخی سخنان محقق خراسانی این دیدگاه به دست می‌آید. او زمانی که درباره اصول دین سخن گفته است، یادآور شده است که درباره اصول دین صرف

علم کفایت نمی‌کند بلکه به علاوه آن التزام قلبی، تسلیم در برابر عقاید دینی و انکار نکردن آن‌ها نیز ضروری است. (آخوند خراسانی، ۱۴۱۰ق: ۱۶۸)

۲.۷. تصدیق منطقی، عمل و اقرار زبانی اجزای تشکیل دهنده ایمان

برخی از فرقه‌های خوارج علم، عمل و اقرار زبانی را از مؤلفه‌های ایمان به شمار آورده‌اند. بی‌هسیه یکی از گروه‌های خوارج است که این دیدگاه را پذیرفته‌اند. (شهرستانی، ۱۴۱۵ق، ج ۱: ۱۴۶)^۱ ازارقه از دیگر فرقه‌های خوارج است که بر اساس همین دیدگاه مرتکب گناه کبیره را کافر ملی و مخلد در جهنم دانسته‌اند. آنان علت تامه کفر شیطان را ارتکاب گناه کبیره و تخلف از دستورات الهی می‌دانند. (همان: ۱۴۱)^۲

۲.۸. تصدیق قلبی، عمل و اقرار زبانی اجزای تشکیل دهنده ایمان

این دیدگاه نیز به خوارج نسبت داده شده است. بر اساس این دیدگاه نیز اگر کسی عمل و اطاعت را ترک کند کافر به شمار می‌آید. (تفتازانی، ۱۴۰۹ق، ج ۵: ۱۷۹)

نکته شایان یادآوری این است که در این نوشتار به بررسی تفضیلی دیدگاه‌های یاد شده نمی‌پردازیم، زیرا بررسی تفضیلی آن‌ها به تحقیقی مستقل نیاز دارد و از موضوع این تحقیق خارج است. آنچه در اینجا مهم است بررسی حقیقت ایمان از منظر عقل و متون دینی است، چرا که با این بررسی همان گونه که دیدگاه معقول و مورد تأیید متون دینی به دست می‌آید و صحت و بطلان دیدگاه‌ها نیز تا حدودی آشکار می‌گردد.

۳. بررسی حقیقت ایمان

از آنجا که ایمان یکی از افعال و حالات انسان است، برای تعیین جایگاه آن نخست به اقسام افعال انسانی اشاره می‌کنیم و سپس حقیقت ایمان را از منظر عقل و معناشناختی و از دیدگاه نقل و متون دینی بررسی می‌کنیم. افعال و حالت انسان به دو دسته تقسیم می‌شود؛ ۱. افعال خارجی و جوارحی، ۲. افعال درونی و جوانحی.

۱. و عامة البهسیة علی ان العلم و الاقرار و العمل کلّه من الايمان «شهرستانی، ۱۴۱۵، ج ۱: ۱۴۶)

۲. الازارقة علی ان من ارتكب کبيرة من الکبایر کفر، کفر مله خرج به عن الاسلام جملة و یکون مخلداً فی

النار». (همان: ۱۴۱)

حالات درونی خود به دو قسم تقسیم می‌شود؛ بینشی و گرایشی. امور بینشی جنبه شناختاری و واقع‌نمایی دارد و امور گرایشی از تمایلات و جهت‌گیری‌های فرد حکایت می‌کند. ادراک واقعیات و کشف حقایق از امور بینشی قلمداد می‌شود. محبت، امید، عزم، اخلاص، خضوع، تسلیم و مانند آن‌ها از امور گرایشی به حساب می‌آیند.

با توجه به افعال و حالات انسان می‌توان گفت ایمان از حالات درونی و از سنخ گرایش و تمایلات قلبی است، نه از سنخ بینش و امور شناختاری؛ زیرا در ایمان عنصر خضوع، تعهد و تسلیم قلبی مأخوذ است. شهید مطهری نیز به این مطلب اشاره کرده و گفته است: «ایمان گرایش است، تسلیم است. در ایمان عنصر گرایش، عنصر تسلیم، عنصر خضوع، عنصر علاقه و عنصر محبت خوابیده است». (مطهری، ۱۳۸۳، ج ۲۳: ۱۸۷)

نکته‌ای که باید به آن توجه شود این است که هر نوع گرایش و تمایل ایمان محسوب نمی‌شود، بلکه ایمان شکلی از گرایش و تعهد قلبی است که التزام عملی را در پی دارد. کیفیت تأثیر ایمان در اعمال خارجی بستگی به شدت و ضعف آن دارد. گاه قوت ایمان به گونه‌ای است که تمام رفتارهای انسان را به خود سوق می‌دهد و گاهی در مرتبه پایین‌تر قرار دارد و آثار کمتری از آن ظاهر می‌شود. با توجه به آنچه گفته شد ویژگی‌های ایمان را به صورت زیر می‌توان بیان کرد:

۱. ایمان امر درونی است و جایگاه آن قلب انسان است، نه اعضا و جوارح خارجی؛
۲. ایمان از سنخ گرایش و تمایلات قلبی است، نه از سنخ بینش و شناخت؛ به بیان دیگر، ایمان از مصادیق تصدیق قلبی است نه از مصادیق تصدیق منطقی؛
۳. هر نوع گرایش و تمایل ایمان به شمار نمی‌آید، بلکه ایمان گرایش و تسلیم قلبی است که التزام عملی را به دنبال دارد.

با توجه به ویژگی‌های ایمان در تعریف آن می‌توان گفت: «ایمان پیوند قلبی و تسلیم در برابر حقیقت است که تعهد و التزام عملی را به دنبال دارد». برخی از اندیشمندان معاصر نیز به این تعریف اشاره کرده‌اند:

ایمان عبارت از عقد و پیوندی است که توسط عقل عملی از طریق اعمال اراده انسان بین جان آدمی... قضیه عملی حاصل می‌گردد. (جوادی آملی، ۱۳۷۵، ج ۱: ۱۵۴)

تسلیم حق بودن و پیوند قلبی که در تعریف ایمان به کار رفته است و از ارکان اساسی آن به شمار می‌آید، از چنان اهمیتی برخوردار است که قرآن کریم آن را گوهر همه شریعت و عنصر مشترک همه ادیان به شمار آورده است؛ «ان الدین عند الله الاسلام»؛ دین در نزد خداوند تسلیم و انقیاد است. (آل عمران: ۱۹)

قرآن کریم نیز جایگاه ایمان را قلب انسان معرفی نموده و این حقیقت را در آیات متعدد یاد آور شده است: «وَأُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ»؛ آنان کسانی هستند که خداوند ایمان را به صفحه دل‌هایشان نوشته است. (مجادله: ۲۲)

«وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَبٌ إِلَيْكُمْ الْإِيمَانَ وَزَيْنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ»؛ ولی خداوند ایمان را محبوب شما قرار داده و آن را در دل‌هایتان زینت بخشیده است. (حجرات: ۷)

«مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ»؛ کسانی که بعد از ایمانشان به خدا کافر شدند [مجازات می‌شوند] به جز آن‌هایی که تحت فشار واقع شدند، در حالی که قلبشان با ایمان آرام است. (نحل: ۱۰۶)

«هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ»؛ او کسی است که کلامش را در دل‌های مؤمنان نازل تا ایمانی بر ایمانشان بیفزاید. (فتح: ۴)

«قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ»؛ با زبان می‌گویند ایمان آوردیم و قلب آن‌ها ایمان نیاورده است. (مائده: ۴۱)

«وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ»؛ هنوز ایمان وارد قلوبشان نشده است. (حجرات: ۱۴)

با بررسی انجام گرفته درباره حقیقت ایمان، می‌توان میزان صحت و بطلان دیدگاه‌های یاد شده درباره ایمان را آشکار کرد. از بررسی مذکور امور زیر به دست می‌آید:

۱. ایمان امر بسیط است، بنابراین، دیدگاه‌هایی که ایمان را مرکب به شمار آوردند قابل دفاع نیست.

۲. ایمان یک امر درونی است و افعال خارجی در پیدایش آن دخالت ندارد، بنابراین، دیدگاهی که ایمان را عین اقرار زبانی دانسته است باطل خواهد بود.

۳. ایمان از سنخ گرایش و تمایلات است، بنابراین، دیدگاهی که ایمان را از سنخ بینش و معرفت به شمار آورده دفاع‌پذیر نیست.

۴. ایمان پیوند قلبی و تسلیم در برابر حقیقت است، در نتیجه دیدگاهی که ایمان را از مصادیق تصدیق قلبی به شمار آورده است، دیدگاه معقول و مورد تأیید عقل و نقل است.

حاصل آنکه از میان دیدگاه‌های هشتگانه درباره ایمان، دیدگاه سوم که تصدیق قلبی را تمام حقیقت ایمان قلمداد کرده است دیدگاه معقول و قابل دفاع است و باقی دیدگاه‌ها دفاع‌پذیر نیستند.

۴. رابطه ایمان و علم

در این بخش، مسئله این است که آیا علم عین ایمان است یا جز ایمان یا شرط کافی و علت تامه ایمان یا شرط ایمان یا هیچ کدام؟ دست‌کم پنج دیدگاه در این مسئله پدید آمده است:

۱. علم عین ایمان است. (جرجانی، ۱۳۲۵، ج ۸: ۳۲۳؛ صدر الدین شیرازی، ۱۳۶۶، ج ۱: ۹۰؛ اصفهانی، ۱۳۲۹، ج ۳: ۴۰۵)

۲. علم جزو ایمان است. (آخوند خراسانی، ۱۴۱۰ق: ۱۶۸)

۳. علم شرط کافی و علت تامه ایمان است. (مظفر، ۱۴۰۰ق: ۱۶)

۴. علم شرط لازم ایمان است، نه شرط کافی. (جرجانی، بی تا، ج ۸: ۳۲۴)

۵. علم در ایمان هیچ‌گونه نقشی ندارد و ایمان با شک و تردید نیز پدید می‌آید. (ر.ک: پترسون ۱۳۸۸: ۷۸)

با تأمل در حقیقت ایمان و توجه به متون دینی مربوط به ایمان می‌توان گفت علم نه عین ایمان است و نه جزو آن و نه شرط کافی و علت تامه ایمان، بلکه شرط لازم ایمان است و ایمان با شک و تردید پدید نمی‌آید.

دلیل مدعی اول (علم عین ایمان نیست) این است که اولاً از تعریف ایمان معلوم شد که ایمان از سنخ گرایش و تسلیم قلبی است، نه از سنخ بینش و معرفت، بنابراین نمی‌توان گفت علم عین ایمان است. ثانیاً اگر علم عین ایمان باشد این پیامد را به دنبال دارد که انسان هر چیزی را بداند باید به آن گرایش و تمایل داشته باشد، درحالی‌که ممکن است انسان چیزی را بداند و نه تنها به آن گرایش نداشته باشد، بلکه از آن متنفر باشد. مثلاً اگر انسان دشمن خود را که در پی قتل اوست بشناسد بدون تردید به او

گرایش نمی‌یابد و از او متنفر می‌گردد. ثالثاً آیات متعدد حکایت از این دارد که ایمان غیر از علم است. در ذیل برای نمونه برخی از آن‌ها را یاد آور می‌شویم:

- «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَشَاقُّوا الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا وَسَيُحِطُّ أَعْمَالُهُمْ»؛ به درستی کسانی که کافر شدند و از راه خدا جلوگیری کردند. با رسول خدا دشمنی ورزیدند، با اینکه هدایت برایشان روشن گردید. هرگز زبانی به خدا نمی‌رسانند و بزودی (خداوند) اعمالشان را نابود خواهد نمود. (محمد: ۳۲)

- «إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمَلَىٰ لَهُمْ»؛ به یقین کسانی که بعد از روشن شدن راه هدایت برای آن‌ها، پشت به آن کردند، شیطان اعمال زشتشان را در نظرشان زینت داده و آنان را با آرزوهای طولانی فریفته است. (محمد: ۲۵)

- «وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمِهِ»؛ و خدا او را با داشتن علم گمراه کرد. (جاثیه: ۲۳)

- «وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا»؛ از روی ستم و عصیان منکر آن‌ها شدند، در حالی که ضمیرهایشان به آن یقین داشتند. (نمل: ۱۴)

با توجه به مطالب یاد شده دلیل مدعی دوم (علم جز ایمان نیست) نیز آشکار می‌گردد، زیرا اولاً معلوم شد که ایمان از سنخ گرایش و پیوند قلبی بوده و مغایر با سنخ شناخت و معرفت است، بنابر این همان‌گونه که علم، عین ایمان به شمار نمی‌آید، جزو آن نیز قلمداد نمی‌شود. ثانیاً ایمان اساساً مرکب نیست تا علم جزء آن را تشکیل دهد، بلکه ایمان تسلیم و پیوند قلبی است که یک امر بسیط می‌باشد.

از همین‌جا دلیل مدعی سوم (علم شرط کافی و علت تامه نیست) نیز روشن می‌شود؛ زیرا اگر علم شرط کافی و علت تامه ایمان باشد هر جا علم تحقق یابد ایمان باید محقق گردد؛ چه اینکه طبق این فرض، ایمان لازم و معلول علم به شمار می‌آید و از آن قابل انفکاک نیست، درحالی‌که معلوم شد ممکن است انسان موجودی را بداند و هیچ‌گونه گرایش و ایمان نسبت به آن نداشته باشد، بلکه از آن متنفر باشد و همچنین آیات متعدد از جدایی علم از ایمان حکایت داشتند و ملازم بودن ایمان را نسبت به علم باطل اعلام کرده‌اند.

با تأمل در حقیقت ایمان دلیل مدعی چهارم (علم شرط لازم ایمان است) نیز نمایان می‌شود، زیرا همان‌گونه که برخی نویسندگان یادآور شده‌اند ایمان مانند محبت و عشق از امور ذات الاضافه بوده و نیاز به متعلق دارد و متعلق آن باید برای عاشق و محب معلوم و معین باشد. در غیر این صورت پیدایش عشق و محبت امکان‌پذیر نخواهد بود، بنابراین همان‌گونه که عشق و محبت به امر مجهول معنا ندارد، ایمان و پیوند قلبی نیز به امر مجهول امکان‌پذیر نیست. ایمان زمانی محقق می‌شود که انسان از حقایق یک شیء یا از صادق بودن یک گزاره اطلاع داشته باشد (محمدی، ۱۳۹۷: ۱۹۲)؛ پس علم شرط لازم ایمان است و ایمان بدون علم قابل تحقق نیست. اما علم بدون ایمان تحقق‌پذیر است. به بیان دیگر رابطه ایمان و علم اعم و اخص مطلق است؛ ایمان خاص و علم عام است، لذا هر جا ایمان باشد علم نیز تحقق دارد، ولی ممکن است علم وجود داشته باشد و از ایمان خبری نباشد.

با توجه به آنچه گفته شد دلیل مدعی پنجم (ایمان با شک و تردید پدید نمی‌آید) نیز آشکار گردید، زیرا معلوم شد که گرایش و پیوند قلبی نسبت به امور مشکوک و مجهول از دیدگاه عقل امکان‌پذیر نیست. علاوه بر آنچه گفته شد در مبحث بعدی خواهد آمد که اساس ایمان را امنیت و آرامش تشکیل می‌دهد. ناگفته پیداست که شک و تردید با آرامش سازگار نیست. در قرآن کریم شک در برابر ایمان قرار گرفته و مؤمنان در صف مقابل اهل شک قرار گرفته‌اند:

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا»؛ مؤمنان فقط کسانی هستند

که به خدا و رسولش ایمان آورده و شکی به خود راه نداده‌اند. (حجرات: ۱۵)

«وَمَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَأْمُرُ بِالْآخِرَةِ مِمَّنْ هُوَ مِنْهَا فِي شَكٍّ وَرَبُّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ»؛ شیطان بر آن‌ها تسلطی نداشت، بلکه ما می‌خواستیم مؤمنان به آخرت را از کسانی که درباره آن شک دارند متمایز کنیم و پروردگار تو نگهدار همه چیز است. (سبأ: ۲۱)

در روایات اسلامی شک مساوی با کفر، تباه‌کننده دین، نابود کننده ایمان و خاموش کننده نور قلب معرفی شده است.

«الشک کفر؛ شک و تردید کفر است». (آمدی، ۱۳۸۷، ۲۷)

- «ایاک و الشک، فانه یفسد الدین؛ از شک بپرهیزید که دین را تباه می‌کند. همان: (۱۸۸)
- «الشک یفسد الدین؛ شک دین را تباه می‌کند. همان: (۵۲)
- «الشک یحبط الایمان؛ شک ایمان را نابود می‌کند. همان: (۵۳)
- «علیک بلزوم الیقین و تجنب الشک، فلیس للمرء شیء اهلک لدینه من غلبه الشک علی یقینه؛ بر تو باد همراهی با یقین و پرهیز از شک، زیرا هیچ چیز برای دین مانند غلبه شک بر یقین ویرانگر نیست». همان: (۵۰۴)
- «الشک یطفیء نور القلب؛ شک نور قلب را خاموش سازد. همان: (۷۵)
- «شرّ القلوب الشاک فی ایمانه؛ بدترین دل‌ها آن است که در ایمان خود شک کند. همان: (۴۶۵)

۵. معرفت لازم برای پیدایش ایمان

تا کنون معلوم شد که معرفت نه عین ایمان است و نه جزو آن، بلکه شرط لازم برای پیدایش ایمان است. حال پرسشی که در اینجا پدید می‌آید این است که با توجه به اینکه معرفت از مراتب مختلف برخوردار است، کدام مرتبه آن برای ایمان ضروری است، آیا معرفت یقینی لازم است یا معرفت ظنی نیز کفایت می‌کند؟

به نظر می‌رسد در پیدایش ایمان دینی که با سعادت جاودانه انسان ارتباط دارد معرفت یقینی لازم است و معرفت ظنی کافی نیست، زیرا اولاً قوام ایمان به آرامش است و آرامش کامل تنها از طریق معرفت یقینی حاصل می‌شود. توضیح مطلب این است که ایمان از ماده «امن» و امن به معنای آرامش، امنیت و از بین رفتن ترس است. (قریب، ۱۳۶۶، ج ۱: ۸۴) و نیز ایمان به معنای تسلیم و دل‌سپاری است و تازمانی که آرامش کامل برای انسان حاصل نشود، تسلیم قلبی جایگاهی ندارد بنابراین باید گفت شرط اساسی ایمان معرفتی است که آرامش قلبی را در پی دارد. معرفتی از این خصوصیت برخوردار است که احتمال خلاف در آن وجود نداشته باشد. در غیر این صورت آرامش کامل تحقق‌پذیر نیست؛ معرفت یقینی تنها معرفتی است که از این ویژگی برخوردار است؛ پس شرط لازم برای ایمان دینی معرفت یقینی است.

ثانیاً پابندی به دین و رفتار بر اساس آموزهای دینی انسان را محدود می‌کند و جلو بسیاری از احساسات، تمایلات، خواهش و کشش‌ها را می‌گیرد. بدون تردید عمل به

خلاف تمایلات و زیر پا گذاشتن خواهش‌ها و کشش نفسانی در صورتی معقول است که انسان نسبت به پایه‌های دین یقین داشته باشد و در عمل به آموزه‌های دینی تردیدی راه ندهد. انسان زمانی با آرامش کامل و اختیار تام تمایلات و عواطف را کنار می‌گذارد و دستورات دینی را با تمام وجود می‌پذیرد و در صورت نیاز تمام هستی خود و بستگان را در راه دین فدا می‌کند که نسبت به پایه‌های دین که موضوع ایمان دینی را تشکیل می‌دهد هیچ گونه تردیدی نداشته باشد و کوچک‌ترین احتمالی را خلاف آن نیابد. انسان هنگامی سخت‌ترین شرایط و عظیم‌ترین مصیبتی را که در راه دین پدید می‌آید زیباترین چیز می‌بیند و می‌گوید: «ما رأیت ألاً جمیلاً» که نسبت به پایه‌های دین یقین داشته باشد. در غیر این صورت امور یاد شده توجیه عقلانی ندارد؛ بنابراین، ایمانی که سعادت ابدی را در پی دارد بدون معرفت بقینی به اصول اساسی دین امکان‌پذیر نیست.

ثالثاً همان گونه که برخی از متفکران اسلامی یادآور شده‌اند، قطع و یقین به عنوان یک صفت نفسانی نسبت به پایه‌های دین (اصل اصول پنجگانه دین) موضوعیت دارد و روشن است که قطع و یقین مزبور - که از آن به قطع موضوعی صفتی یاد می‌شود - هیچ گونه جایگزینی ندارد، بنابر این معرفت ظنی را به هر نحوی فرض کنیم نسبت به اصول اساسی دین کفایت نمی‌کند و در این مورد معرفت یقینی ضروری است.

معرفةً هذا الامور من الاعتقادات دخیل فی کون الشخص مسلماً... الظن بهذه الامور لایقوم مقام العلم، لما تقدم ان الظن ولو کان من الظنون الخاصه لایقوم مقام العلم المأخوذ علی نحو الوصفیه، و المفروض ان الواجب علی المكلف تحصیل العلم و المعرفة و الیقین بهذه الامور. (تبریزی، ۱۳۹۰، ج ۴: ۲۲۲)

۶. رابطه ایمان با عمل و اقرار زبانی

با توجه به معنای ایمان آشکار شد که ایمان از امور درونی بوده و جایگاه آن قلب انسان است، بنابراین، افعال خارجی همان گونه که نمی‌تواند عین ایمان باشد جزو آن نیز نمی‌تواند باشد، زیرا اولاً معلوم شد که ایمان امر بسیط است و اساساً جزء ندارد ثانیاً اجزای تشکیل دهنده امر نفسانی و قلبی باید از امور نفسانی و قلبی باشد و جزء قرار گرفتن فعل خارجی برای امر نفسانی امکان‌پذیر نیست.

از مطالب یاد شده دانسته می‌شود که اقرار زبانی نیز نمی‌تواند جزء ایمان قرار گیرد، زیرا اقرار زبانی از مصادیق افعال خارجی است و جزء بودن آن برای ایمان که امر قلبی می‌باشد بی‌معناست، بنابراین «هرکس به حقیقت و واقعیت یک شیء پیوند قلبی داشته باشد نسبت به آن شیء مؤمن قلمداد می‌شود، اعم از اینکه ایمان خود را به زبان بیاورد و یا آن را ابراز نکند یا حتی به خاطر ترس جان یا دلایل دیگر خلاف آن را اظهار کند» (محمدی، ۱۳۹۷: ۱۶۲) پس همان گونه که صرف اقرار زبانی کاشف از وجود ایمان نیست، عدم اقرار زبانی نیز از نبود آن حکایت ندارد.

آیات قرآنی نیز مؤید مطلب مزبور بوده و از مغایرت عمل خارجی از ایمان حکایت دارد. برخی از این آیات حاکی از مغایرت عمل صالح با ایمان است و برخی دیگر از مغایرت ایمان با اقرار زبانی حکایت دارد. آیات مذکور چند دسته‌اند و از باب نمونه از هر دسته یک یا دو آیه را یادآور می‌شویم:

۱. عده ای از آیات رفتار نیک را بر ایمان عطف کرده و با توجه به مغایرت بین معطوف و معطوف علیه می‌توان گفت ایمان غیر از رفتار شایسته است:

- «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا»؛ کسانی که ایمان آورده‌اند و رفتار شایسته انجام داده‌اند ما پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌کنیم. (کهف: ۳۰)

- «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا»؛ کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند باغ‌های بهشت محل پذیرایی آنان خواهد بود. (کهف: ۱۰۷)

۲. دسته ای از آیات ایمان را شرط صحت و قبول اعمال دانسته‌اند؛ با توجه به اینکه شرط خارج از مشروط است می‌توان نتیجه گرفت که رفتار خارج از ایمان است.

- «فَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا كُفْرَانَ لِسَعِيهِ وَإِنَّا لَهُ كَاتِبُونَ»؛ و هر کس چیزی از اعمال شایسته بجا آورد، در حالی که ایمان داشته باشد، کوشش او ناسپاسی نخواهد شد؛ و ما تمام اعمال او را (برای پاداش) می‌نویسیم. (انبیاء: ۹۴)

- «وَمَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِنًا قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ فَأُولَئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَى»؛ و هر کس با ایمان نزد او آید و اعمال صالح انجام داده باشد، چنین کسانی درجات عالی دارند. (طه):

۳. دسته دیگر از آیات مرتکبان گناه کبیره، از قبیل قتل، بغی و ظلم را مؤمن یاد می‌کند. از این آیات نیز می‌توان نتیجه گرفت که اعمال شایسته جزو ایمان نبوده و رفتار ناشایست باعث خروج از ایمان نمی‌شود.

«وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَاصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَعَثَ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْآخَرَى فِقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَاصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ»؛ و هرگاه دو گروه از مؤمنان با هم به نزاع و جنگ پردازند، آن‌ها را آشتی دهید؛ و اگر یکی از آن دو بر دیگری تجاوز کند با گروه متجاوز پیکار کنید تا به فرمان خدا بازگردد و هرگاه بازگشت (و زمینه صلح فراهم شد)، در میان آن دو به عدالت صلح برقرار سازید و عدالت پیشه کنید که خداوند عدالت پیشگان را دوست می‌دارد. (حجرات: ۹)

۴. برخی آیات نه تنها اقرار زبانی را خارج از ایمان قلمداد می‌کنند، بلکه ملازمه میان آن‌ها را نیز منتفی اعلام می‌کنند؛ آیات زیر از این دسته‌اند:

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ»؛ گروهی از مردم کسانی هستند که می‌گویند به خدا و روز رستاخیز ایمان آورده‌ایم، در حالی که ایمان ندارند. (بقره: ۸)

«هُمْ لِلْكَفْرِ يَوْمئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ»؛ آن‌ها در آن هنگام به کفر نزدیک‌تر بودند تا به ایمان؛ به زبان خود چیزی می‌گویند که در دل‌هایشان نیست! و خداوند از آنچه کتمان می‌کنند، آگاه‌تر است. (آل عمران: ۱۶۷)

۷. تعارض ظاهری آیات و روایات درباره ایمان و راه حل آن

با توجه به تحلیل عقلی ایمان و آیات قرآنی در این باره، آشکار گردید که ایمان یک امر درونی است و نه اقرار زبانی جزء آن به شمار می‌آید و نه سایر اعمال خارجی. در مقابل مطالب یاد شده، روایات متعدد حاکی از این است که ایمان از سه جزء تشکیل شده است؛ اعتقاد قلبی، اقرار زبانی و عمل با اعضا و جوارح. در ذیل، برخی از این روایات را یادآور می‌شویم:

- «قال امیرالمؤمنین علیه السلام: سئلت النبی صلی الله علیه و آله عن الايمان؛ فقال: تصديق بالقلب و اقرار باللسان و عمل بالاركان؛ ايمان تصديق به قلب و اقرار به زبان و عمل با اعضا و جوارح است.» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۶۶: ۶۸)

- «قال رسول الله صلی الله علیه و آله: الايمان قول مقول و عمل معمول و عرفان العقول؛ ايمان سخن گفته شده و عمل انجام شده و شناخت عقلی است.» (همان: ۶۷)

- «قال رسول الله صلی الله علیه و آله: الايمان اقرار باللسان و معرفة بالقلب و عمل بالاركان؛ ايمان اقرار زبانی و شناخت قلبی و عمل جوارحی است.» (همان)

- «سئل عن الايمان، فقال: الايمان معرفة بالقلب و اقرار باللسان و عمل بالاركان؛ ايمان شناخت قلبی اقرار زبانی و عمل با اعضا و جوارح است.» (نهج البلاغه، حکمت ۲۲۷)

- «عن الرضا علیه السلام: الايمان عقد بالقلب و لفظ باللسان و عمل بالجوارح، لا يكون الايمان الا هكذا؛ ايمان اعتقاد قلبی و اقرار زبانی و عمل با اعضا و جوارح است، ايمان جز امور یاد شده چیز دیگری نیست.» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۶۶: ۶۵)

حال پرسشی که پیش می‌آید این است که بین آیات مذکور و این روایات چگونه می‌توان جمع کرد؟ جمع بین آیات و روایات به دو صورت ممکن است:

۱. یک راه تفکیک بین علت نجات انسان از خسران و بین ايمان است؛ به این معنا که ايمان چیزی است و علت نجات چیز دیگر. ايمان امر قلبی و درونی بوده و نه مرکب از عمل است و نه مشروط به عمل. اما علت نجات انسان از خسران و رسیدن به سعادت ابدی دو چیز است؛ ايمان و عمل صالح، نه ايمان برای نجات به تنهایی کافی است و نه عمل صالح به تنهایی، بلکه ايمان و عمل صالح باهم عامل سعادت و نجات انسان از خسران است. بنابراین، آیات حاکی از این است که عمل در ايمان دخالت ندارد و ايمان غیر از عمل خارجی است، اما روایات بیانگر این است که نجات از خسران مرکب از ايمان و عمل صالح است. بنابراین، ايمان جزو علت نجات است و جزء علت به تنهایی مؤثر نیست. در افرادی مانند ابلیس و فرعون تنها جزء علت که ايمان باشد وجود داشته، لذا در نجات آنها مؤثر نبوده است و این امر نه تنها تنافی با قرآن ندارد، بلکه قرآن مؤید آن است، زیرا قرآن مکرر فرموده که علت نجات از خسران، ايمان و عمل صالح است. برای نمونه دو آیه ذکر می‌شود:

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»؛ کسانی که مؤمن اند و کسانی که یهود و نصرانی و صابئی هستند، هر کدام به خدا و روز بازپسین ایمان آورده باشند و کار شایسته انجام دهند، پاداش آن‌ها نزد پروردگارشان است، نه ترسی بر آن‌ها است و نه اندوهگین می‌شوند. (بقره: ۶۲)

«الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ»؛ آن‌ها که ایمان آورده‌اند و ایمان خود را با ستم نیالوده‌اند، ایمنی تنها از آن‌ها است و آن‌ها هدایت یافتگان‌اند. (انعام: ۸۲)

آیه اول با صراحت حاکی از این است که نبود بیم و خوف در قیامت و سعادت و آرامش در آنجا درگرو ایمان و عمل صالح است. آیه دوم نیز ایمان و عمل صالح را عامل امنیت، سعادت و هدایت قلمداد می‌کند، زیرا طبق این آیه مؤمنانی در قیامت از امنیت و سعادت برخوردارند که ایمانشان با ظلم آلوده نشده باشد، آلوده نشدن ایمان با ظلم مستلزم انجام عمل صالح است، زیرا عمل صالح پیروی از دستورات الهی و عمل بر موازین اخلاقی است. در مقابل پیروی نکردن از دستورات الهی ظلم در حق خداوند و عمل نکردن طبق آموزه‌های اخلاقی ظلم در حق دیگران است، پس آلوده نشدن ایمان به ظلم در فرضی امکان‌پذیر است که انسان عمل صالح انجام می‌دهد، بنابراین، بر اساس این آیه نیز سعادت و امنیت در گرو ایمان و انجام عمل صالح است.

به بیان دیگر، ایمان دو قسم است؛ طبیعت ایمان و ایمان نجات‌بخش. آیات حاکی از طبیعت ایمان است و روایات، بیانگر ایمان نجات‌بخش است؛ ایمانی باعث سعادت و نجات‌بخش می‌شود که همراه با عمل صالح باشد.

۲. همان‌گونه که قبلاً اشاره شد ایمان دارای مراتب است؛ مرتبه قوی آن مؤثر در عمل بوده و ملازم با عمل صالح است و مرتبه ضعیف آن از چنین تأثیری برخوردار نیست. روایات از بالاترین ایمان که حکم آن با عمل صالح و اقرار زبانی است حکایت دارد و آیات به طبیعت ایمان که با مرتبه ضعیف آن سازش دارد آشنا می‌کند. به بیان دیگر، روایات به مرتبه قوی ایمان و لوازم آن اشاره دارد و آیات از صرف طبیعت ایمان حکایت دارد. آیه زیر با صراحت بیشتر این مطلب را بیان می‌کند:

- «یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وذرّوا ما بقی من الربّا إنّ کنتم مؤمنین»؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خدا پرهیزید و آنچه از ربا باقی مانده رها کنید اگر ایمان دارید. (بقره: ۲۷۸)

طبق این آیه ارتکاب گناه بزرگی مانند رباخواری با ایمان سازگار بوده و شخص رباخوار، مؤمن خطاب شده است. روشن است که مقصود از ایمان در این آیه طبیعت ایمان است که مرتبه ضعیف آن با معصیت و نبود عمل صالح سازگار است. با توجه به دو بیان فوق می‌توان گفت بین آیات و روایات مربوط به ایمان هیچ گونه تنافی و تعارضی وجود نداد و هر کدام با دیگری کمال سازگاری را دارد.

نتیجه‌گیری

از مباحثی که در این نوشتار بررسی گردید نتایج زیر به دست آمد:

۱. ایمان یک امر درونی و از سنخ گرایش و تمایلات قلبی است.
۲. علم و معرفت نه عین ایمان است و نه جزء آن و نه علت تامه آن، بلکه شرط لازم برای تحقق ایمان است.
۳. مقصود از علمی که شرط پیدایش ایمان است، علم یقینی است و علم ظنی کفایت نمی‌کند.
۴. اقرار و اظهار زبانی در پیدایش ایمان نقش ندارد و اظهار نکردن با زبان حاکی از عدم ایمان نیست.
۵. آیات و روایات مربوط به ایمان هرچند در ظاهر متعارض به نظر می‌رسد، اما در حقیقت با یکدیگر کمال سازگاری را داشته و هیچ‌گونه تعارضی در میان نیست.
۶. عمل صالح همان گونه که عین ایمان به شمار نمی‌آید، جزو شرط آن نیز به شمار نمی‌آید، بلکه از آثار و نتایج آن قلمداد می‌شود.

منابع و مأخذ:

قرآن كريم

- نهج البلاغه (صبحي صالح)
- ابن منظور، محمد بن مكرم (۱۴۱۴ق)، لسان العرب، ج ۳، بيروت: دار الصادر.
- آخوند خراساني، محمد كاظم (۱۴۱۰ق)، درر الفوائد في حاشية الفرائد، ج ۱، تهران: موسسه الطبع و النشر.
- اصفهاني غروي، محمد حسين (۱۳۲۹ق)، نهاية الدراية في شرح الكفاية، ج ۱، بيروت: موسسة آل البيت عليه السلام لاهياء التراث.
- آمدی، عبدالواحد (۱۳۸۷)، غرر الحكم، ترجمه محمد علي انصاري، ويرايش و تصحيح مهدي انصاري قمی، مهدي، ج ۵، قم: مؤسسه انتشاراتي امام عصر عليه السلام.
- انيس، ابراهيم و ديگران (۱۳۸۴)، فرهنگ المعجم الوسيط، ترجمه محمد بندر ريگي، ج ۱، [بي جا]: انتشارات اسلامي.
- پترسون، مايكل و ديگران (۱۳۸۸)، عقل و اعتقاد ديني، ترجمه احمد نراقي و ابراهيم سلطاني، ج ۶، تهران: انتشارات طرح نو.
- تبريزي، ميرزا جواد (۱۳۹۰)، كفاية الاصول؛ دروس في مسائل علم الاصول، ج ۱، قم: منشورات دار التفسير.
- تفتازاني، سعد الدين مسعود بن عمر (۱۳۶۳)، تهذيب المنطق با حاشيه ملاعبدالله و تعليقات عبد الرحيم و ديگران، قم: مؤسسه نشر اسلامي.
- تفتازاني، مسعود بن عمر (۱۴۰۹ق)، شرح المقاصد، ج ۱، قم: انتشارات الشريف الرضي.

- جرجانی، میر سید شریف علی بن محمد (۱۳۲۵ق)، شرح المواقف، ج ۱، قم: انتشارات الشریف الرضی.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۷۵)، ریحیق مختوم، ج ۱، ج ۱، قم: مرکز نشر اسراء.
- خوانساری، محمد (۱۳۷۶)، فرهنگ اصلاحات منطقی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- رازی، قطب الدین محمد (۱۳۹۱)، شرح المطالع، با حواشی سید شریف جرجانی، ج ۱، قم: منشورات ذوی القربی.
- ربانی گلپایگانی، علی (۱۳۹۲)، عقل و دین، ج ۱، قم: نشر رائد.
- السیوری الحلّی، فاضل مقداد (۱۴۰۵ق)، ارشاد الطالبین، قم: مکتبه آیه الله مرعشی، قم.
- شهرستانی، محمد بن عبدالکریم (۱۴۱۵ق)، الممل و النحل، تحقیق امیر علی منها، علی حسن فاعور، ج ۴، بیروت: دار المعرفه.
- صدر الدین شیرازی، محمد بن ابراهیم (۱۳۶۶)، تفسیر القرآن الکریم، ۷ جلد، ج ۲، قم: انتشارات بیدار.
- طباطبایی، سید محمد حسین (۱۴۰۲ق)، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۴، بیروت: مؤسسة الاعلمی للمطبوعات.
- طوسی، خواجه نصیر الدین (۱۳۷۵)، اساس الاقتباس، تعلیقه عبدالله نوری، ج ۱، تهران: نشر مرکز.
- علامه حلّی، حسن بن یوسف (۱۳۷۲)، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، ج ۳، قم: انتشارات شکوری.
- عمید، حسن (۱۳۶۹)، فرهنگ فارسی عمید، ج ۷، تهران: انتشارات امیر کبیر.
- قریب، محمد (۱۳۶۶)، فرهنگ لغات قرآن، ج ۱، تهران: انتشارات بنیاد.
- مجلسی، محمد باقر (۱۴۰۳ق)، بحار الانوار، بیروت: دار احیاء التراث العربی.

- محمدی عبدالله (۱۳۹۷)، کاوشی در رابطه ایمان و معرفت، ج ۱، تهران: مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.
- مشکاه الدینی، عبدالحسین (۱۳۶۲)، منطق نوین، تهران: انتشارات آگاه.
- مطهری، مرتضی (۱۳۸۳)، مجموعه آثار، ج ۲۳، ج ۱، تهران: انتشارات صدرا.
- مظفر، محمد رضا (۱۴۰۰ق)، المنطق، بیروت: دار التعارف.
- ملاعبدالله، ابن شهاب الدین (۱۳۶۳)، الحاشیة علی التهذیب المنطق، قم: مؤسسه نشر اسلامی.
- ناصر، علی عبدالله (۱۳۸۰)، المعجم البسیط، ج ۲، مشهد: دانشگاه علوم اسلامی رضوی.

